

# بی‌گنا

شمارهٔ مسلسل ۳۵۷

سال سی و یکم

خردادماه ۱۳۵۷

شمارهٔ سوم

سعیدی سیرجانی

## بهانه‌ای خطرناک

مقاله اخیر آقای شیخ‌الاسلامی را درینمای فروردین ماه دیدم، همانکه در جواب آقای سعیدی نوری و در دفاع از مرحوم تقی‌زاده نوشته بودند و تعجب نموده بودند که چگونه «مردی به علم و اطلاع سعیدی نوری دقیقاً جانب انصاف را رها کرده ... و او را (یعنی تقی‌زاده را) به عنوان عامل اصلی و آلت خود آگاه برای اجرای نیت استعماری انگلیسی‌ها در ایران معرفی کرده است».

و سپس به سخنرانی معروف تقی‌زاده در جلسه هفتم بهمن ۱۳۲۷ مجلس شورا اشارت فرموده‌اند که آن مرحوم گفته است: «... من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت قرارداد نبودم و اگر قصوری یا اشتباهی در این کار بوده، تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بوده که بدیختانه اشتباهی کرد و نتوانست بر گردد».

و در ادامهٔ دفاع از تقی‌زاده و بی‌گناهی‌اش در مسأله تمدید قرارداد باز به عبارات دیگری از نطق او استناد کرده‌اند که:

«انگلیسی‌ها در روز آخر بطور ناگهانی صحبت تمدید قرارداد را پیش کشیدند و اصرار ورزیدند و ... شد آنچه شد. یعنی کاری صورت گرفت که ما چند نفر مسلوب‌الاختیار راضی به آن نبودیم ... لیکن هیچ چاره نبود و هیچ‌گونه مقاومتی در مقابل اراده حاکم

## مطلق آن زمان نه مقدور بود نه مفید ۱۰۰۰ .

\*\*\*

مطالعه این مطالب و مشاهده تلاش لیتنه صمیمانه‌ای که آقای شیخ‌الاسلامی برای تبرئه مرحوم تقی‌زاده عرضه داشته‌اند، مرا بشدت نگران کرده است که مبادا این طرز دفاع و توجیه وسیله‌ای شود برای خطاکاران آینده .

اجازه فرمائید قبلاً اشارتی کنم به عقیده خودم درباره تقی‌زاده . من بنده نه از دارو دسته کمونیست‌ها هستم که به حکم فتوای کمیته مرکزی تقی‌زاده و یاران او را ملعون و مطرود ازل وابد بدانم و چشم و گوش بسته به حکم اطاعتی کور کورانه شعارهای آتشین و هیجان‌انگیز بزرگان حزب را نادانسته تکرار کنم ، نه سراخلاصی بر آستانه لژ نشینان فراماسونری سائیده‌ام که پاس هم مسلکان و هم قطاران فریضه همتم باشد و به مقتضای تعهدی اخلاقی موظف به حفظ غیب و رعایت جانب برادران ماسون باشم، و نه تا اکنون که مشغول نوشتن این نامه‌ام و نفس می‌کشم و سری بارتن دارم درهیچ حزب و جمعیتی نامی ننوشته‌ام که رعایت مصالح حزبی و ادار به سکوتم کند .

آنچه در این مورد می‌نویسم عقیده خالص شخصی من است فارغ از هر قید و تعصبی جز قید اخلاق و وجدان .

من تقی‌زاده صدر مشروطه را مردی آزاد بخواه و قابل تکریم میدانم به شهادت سخنرانی‌های سنجیده‌اش در مجلس اول و دوم و به حکم صفای ینش در راه استقرار حکومت قانون . تقی‌زاده سالیان اخیر را نیز حرمت می‌نهم به پاس دستگیری‌هایش از جوانان مستعد و باهوش و تهیدستی که غالباً امروزه از مردان برجسته فرهنگ و دانش کشور مایند ، و این خود کم فضیلتی نیست که مردی در موقیبت و مقام تقی‌زاده باز به یاد عوالم طلبگی باشد و هر جا صاحب استعدادی دید بدون تظاهر و منت گذاری موجبات آسایش خاطر و پیشرفت علمیش را فراهم سازد .

اما در مورد تقی‌زاده دوران رضاشاه ارکان اعتقاد و ارادتم منزلزل است. اینکه او واقعاً با انگلیسی‌ها سروسری داشته و برخلاف منافع وطنش با استعمارگران انگلیسی ساخت و پاختی کرده است، قبولش بر طبع و سلیقه من دشوار می‌نماید و تحقیقش بر عهده آیندگان است که اولاً از شوائب حب و بغض مبرا باشند و ثانیاً در زمانی زندگی کنند که اسناد محرمانه مربوط به نفت کاملاً علنی شده باشد و بتوانند با بی‌غرضی حکم قطعی صادر نمایند .

بنابراین با تقی‌زاده عامل تمدید قرارداد نفت هم کاری ندارم و فعلاً حسابش را با کرام الکاتبین می‌سپارم. آنچه مرا وادار به نوشتن این مختصر کرده است توجیهی است که تقی‌زاده برای عمل ناپسند خویش یعنی تمدید قرارداد نفت کرده است و استنادی است که آقای شیخ - الاسلامی به این بهانه نامعقول و توجیه ناموجه او نموده‌اند و نگرانیم آن است که استناد و دفاع آقای شیخ‌الاسلامی درین مورد مقبول مردم زودباور افتد و از آن بدتر وسیله‌ای شود برای دزدان و غارتگران و جنایتکارانی که در هر مجالی به جان ملت ما افتاده‌اند و با لطایف حیل برای فردای حساب در پی بهانه‌ای هستند که خود را مجبور بی‌اختیار قلمداد کنند و همه

مسئولیت را بردوش دیگران افکنند .

اگر تقی‌زاده در مجلس سال ۱۳۲۷ پشت میز خطا به می‌رفت و می‌گفت «من بدان دلیل به عنوان وزیر دارایی مملکت زیر قرارداد تمدید امتیاز نفت امضاء گذاشتم که آن را در شرایط روز به مصلحت عمومی مملکت تشخیص می‌دادم» بنده و گوشه گیرانی چون من از مراتب ارادتمان به تقی‌زاده نمی‌کاست بلکه شهادت اخلاقی او را تحسین می‌کردیم .

تقی‌زاده می‌توانست در دفاع از عمل خویش بگوید که «لجبازی با امپراطوری فخیمه در آن روزگاران برای استقلال و تمامیت ارضی ایران خطراتی داشت و من به عنوان وزیر دارایی ایران مصلحت دیدم که از چاه به چاله و از مار به عقرب پناه برم و قرارداد را تمدید کنم ...» خدا کثر ایرادی که بر آن مرحوم می‌توانستند بگیرند این بود که تشخیص غلط داده است و در ارزیابی شرایط سیاسی جهان اشتباه کرده است .

اما توسل بدین حربه رایج و البته بی‌اثر که «من مسلوب‌الاختیار بودم، برای کسی در این مملکت اختیار نبود و هیچگونه مقاومتی در مقابل اراده حاکم مطلق آن زمان نه مقدور بود و نه مفید ...» به نظر من ریاکارانه‌ترین بهانه‌ای است که آدمی بالاتر از حد متوسط ممکن است بدان متوسل شود و به همان درجه نیز دفاع از این بهانه و توجیه آن دفاعی نامعمول و نامقبول و برای سرنوشت یک مملکت و اخلاق عمومی یک ملت خطرناک است .

اگر تقی‌زاده با تمدید قرارداد واقعاً مخالف بود هزار و یک راه گریز و تحاشی پیش‌بای همش گشوده داشت . می‌توانست شرفیاب حضور رضاشاه شود و خطر امضای چنین قراردادی را با صراحت و شجاعت به عرض برساند و شاه را از قبول تحمیل انگلیسان بر حذر دارد. امر از دو حال خارج نبود، یا رضاشاه وطن پرست متوجه خطرات این کار می‌شد و نصایح وزیر دارایی را می‌شنید که چه از این بهتر، یا استدلال او را نمی‌پذیرفت و معزولش می‌کرد و به فرض محال چند صباحی نیز به توقیف گاه و زندانش می‌افکند، در این مورد هم آنان که با خلق و خوی شاه فقید آشنا بوده‌اند بامن اتفاق دارند که مدت این تبعید و توقیف دیری نمی‌پایند و چند ماهی بعد غضب شاه فرومی‌نشست و اعراض وزیر معزول را منبعث از وطن‌خواهی میدانست و بر مراتب قرب و جلالش می‌افزود. در این میان به عوض چند ماهی تحمل توقیف و زندان، تقی‌زاده ملتی را از چنگ استعمار نجات داده بود .

راه گریز دیگر: تقی‌زاده اگر واقعاً با تمدید قرارداد موافقت نداشت می‌توانست یک ماه بعد از امضای قرارداد با استفاده از گذرنامه سیاسی به بهانه فلان بیماری راهی اروپا شود و بمحض آنکه از قلمرو قدرت رضاشاهی فرار کرد، با صدور اعلامیه‌ای به جهانیان بفهماند که امضایش زیر قرارداد نفت به دلخواهش نبوده است و باقی عمر را در گوشه‌ای از اروپای پهناور و با امکانات بسیار فراوانی که داشت با شرف و آسایش زندگی کند و بعد از شهریور بیست با سلام و صلوات و به عنوان قهرمان ملی و مظهر مبارزه با استعمار به وطن برگردد .

تقی‌زاده، اگر با عاملان استعمار درین توطئه شرکت و همکاری نداشت می‌توانست در فاصله شهریور ۲۰ تا سال ۱۳۲۷ لب بگشاید و ضمن مصاحبه‌ای به جهانیان اعلام کند که آلت فعل بی‌اراده‌ای بیش نبوده است و امضایی که زیر قرارداد نفت گذاشته است از ترس جانش

بوده است، نه آنکه در بهمن ۲۷ وقتی که موج اعتراض ملت ایران به زیان استعمارگران انگلیسی اوج گرفته است و باد موافق بیرق مبارزان با انگلیس را به اهتزاز آورده است و تقی زاده با فراست خاصش پی برده است که دوره دورانی دیگر است، برای اینکه در شرایط جدید هم بی نصیب نماند و مقام و مزایایش محفوظ باشد، بیاید و از پشت منبر مجلس خویشان را آلت فعل و بنده ذلیل و فرمانبر بی اختیار معرفی کند.

آقای شیخ الاسلامی، به نظر من وظیفه عینی هر میهن دوست و از آن بالاتر هر انسانی است که به خاطر آینده ملت و کشورش با این شیوه دفاع بجنگد و با همه وجود و امکاناتش بجنگد. وجود رضاشاه میهن پرست و صریح اللهجه و بی باک برای نجات ایران درهم ریخته و عقب افتاده و نکبت زده عهد قاجار غنیمتی بود. درست است که رضاشاه همه قدرتها را قبضه کرده بود، اما به تصدیق دوست و دشمن جز ترقی ملت ایران و حفظ حیثیت ایرانی آرزویی نداشت. او در دوره سربازیش طعم تلخ تسلط اجانب را چشیده بود، دیده بود که چه فرومایگان بی شخصیت و پول پرستی زیر علم اجنبی سینه می زنند و روزگار ملت را سیاه می کنند و از دیده ها و چشیده های خود عبرت گرفته بود. فرق رضاشاه با دیگر قدرتمندان جهان این بود که به اینان نمی توان راست گفت و به رضاشاه کسی نمی توانست دروغ بگوید.

رضاشاه مخالفان خود را قلع و قمع کرد، اما این مخالفان اغلب کسانی بودند که می خواستند خود به قدرت برسند و تخت و تاج شاهی را تصاحب کنند یا اعمال و سرسپردگان کسانی بودند که چنین هوایی در سر داشتند. اما نشنیده ایم رضاشاه کسی را که بی عرضانه و به سائقه وطن خواهی با فرمانش مخالفت کرده و به نصیحتش پرداخته باشد، به کام مرگ فرستاده باشد. اگر بهانه نامعقول تقی زاده را بپذیریم که چون آلت فعل بوده است و نمی توانسته در مقابل اراده حاکم مطلق زمان مقاومت کند، وسیله فرار خطر ناکی داده ایم به دست هر جاه طلب فرومایه ای که ممکن است روزی در این کشور هزاران جنایت بکند و وقتی که ورق برگشت و خواستند به حسابش رسیدگی کنند خود را آلت فعل زمامدار زمان معرفی نمایند.

اگر ملت ایران جوای آزادی و رفاه و سلامت است باید خط ابطال کشد بر عبارات پوچ و نکبت باری از قبیل «بر گذشته ها صلوات...» «بر مرده نباید لگد زد...»، «گذشته ها گذشته است...»

این فلسفه های غلط مایه بدبختی ملت ما شده است و پذیرفتن و توجیه بهانه های نامعقولی از این قبیل رنج آفرین نسل آینده ایران خواهد بود.

\*\*\*

هر انسان عاقل و بالقی مسؤول اعمال خویشان است و اگر از سلامت نفس و اعتدال مشاعر برخوردار باشد هیچ عامل خارجی نمی تواند او را وادار به جنایت و خیانت کند. آنچه ما را به پرتگاه ذلت انگیز فساد و انحراف و پستی می کشاند، وجود فرمانروایان مستبد و جباران زمان نیست، خویشان خود ماست، امیال و اغراض و افزون طلبی ها و طمع - ورزی های ماست، و این نهایت بی انصافی و حقارت است که قدرت دیگران را مسؤول اعمال ناهنجار خود معرفی کنیم.

اگر تقی‌زاده مرحوم به حیثت انسانی خویشتن ایمان داشت و برآستی قدرت حاکم زمان را موجب سلب اختیار خود می‌دانست، چرا به قدرت حاکم نزدیک شد؟ آیا از بیم جان وزارت او را قبول کرد؟ آیا قدرت حاکم زمان جلادی به سراغش فرستاد و تیغ برفرق و خنجر بر سینه‌اش نهاد که تشریف وزارت پوشد و عضو هیأت دولت شود؟

\*\*\*

اکنون که دامنه بحث بدینجا کشیده است اجازه فرمائید به تحلیل مختصر و ساده‌ای پردازم از روحیات امثال تقی‌زاده‌ها در هنگام امضای قرارداد تمدید نفت و جنایاتی از آن قبیل، و اثبات و تشریح این واقعیت که تقی‌زاده وزیر دارائی رضاشاه بدان علت زیر قرارداد نفت امضاء نگذاشت که مرعوب قدرت رضاشاه و محکوم مسلوب‌الاراده و آلت فعل او بود. ابدأ چونین علتی واقعیت ندارد.

تقی‌زاده در لحظه امضای قرارداد مجبور بود، بی‌اختیار و بی‌اراده بود، اما نه از ترس رضاشاه و به حکم رضاشاه. آن دیکتاتوری که تقی‌زاده را مجبور به امضای قرارداد کرد رضاشاه نبود، هوای نفس تقی‌زاده بود، تقی‌زاده اسیر پنجه قدرت رضاشاه نبود، اسیر پنجه قدرت مندتر امپال منحرف و جاه طلبی‌های خویشتن بود.

اجازه فرمائید در این مقوله ظریف، گشاده‌تر سخن گوئیم که در حقیقت نقد حال ماست آن :

شخصی که به عنوان تقی‌زاده در دولت رضاشاهی برمسند وزارت مالیه تکیه زد، با تقی‌زاده مجلس اول، تقی‌زاده‌ای که سخنرانیهای مستدل و آزادی خواهانه‌اش لریزه بر ارکان سلطنت محمد علیشاه می‌افکند تنها نسبت و رابطه‌ای که داشت تشابه اسمی بود و اندکی شباهت جسمی.

تقی‌زاده دوره محمد علیشاه، جوانی بود حق طلب، آزاده و سبکبار، و به دلیل این خصوصیات جسمی و روحی از گرسنگی خوردن و زجر آوارگی کشیدن پروائی نداشت. چون دوران کودکی و نوجوانیش در ناز و نعمت نگذشته بود و مزه تجمل و تنعم و از آن بالاتر امتیازهای اجتماعی و نفوذهای سیاسی با ذائقه‌ی جانش آشنائی نداشت، می‌توانست در برابر محمد علیشاه و دستگاه آلوده استبداد خون آشامش ایستادگی کند و روزی که عرصه را بر آزادی - خواهان تنگ بیند راهی اروپا شود و با معرفی ادوارد براون به فهرست برداری کتاب‌های فلان لرد انگلیسی پردازد و با دستمزد بخور و نمیری بسازد و ناز برفلک و حکم بر ستاره کند و از این درخت چو بلبل بدان درخت خرامد و بدین واقعیت آشنا باشد که خدای جهان را جهان تنگ نیست.

تقی‌زاده‌ای با این کیفیات نمی‌توانست جز راه حق و حقیقت راهی انتخاب کند، تقی‌زاده‌ای با آن خصوصیات نمی‌توانست تسلیم ظلم و فساد شود، همه نیازهای آن تقی‌زاده در روزی دوسه شیلینگ خلاصه می‌شد که می‌توانست با دوسه ساعت کار فراهمش سازد و شبانگاه در حجره طلبگی خود شانه سبکبارش را از گرد تملقات جهان بپکاند و سرفرازانه ترنم کند که: نه برآشتی سوارم، نه چو خر به زیر بارم نه خداوند رعیت، نه غلام شهریارم

بر وجود این تقی‌زاده نه قدرت رضاشاهی میتوانست حکومت کند و نه سلطهٔ امپراطوری جبار و جهانخوار انگلیس .

اما درینجا که تملقات زمانه چون خوره‌ای به جسم و جان این تقی‌زاده افتاد و ذره ذره وجودش را در کام شرف اوبار خود فرو برد و پیکر تراش زمانه بجای آن تقی‌زادهٔ آزاده و وارسته و بی پروا ، مجسمه‌ای گذاشت مرکب از انواع نیازهای آزادی سوز و انواع تملقات معنی کش .

تقی‌زاده، اولین پلهٔ هبوط و به تعبیر بهتر سقوط راروزی طی کرد که برصندلی راحت و باشکوه سفارت تکیه زد . مزه تنم و آسایش و قدرت را چشید و بی برد که بر فراز این صندلی و از پشت آن میزچه کارها که میتواند بکند، کارهای خوب و بد، میتوانداطاق محقرش را پنخانه‌ای مجلل بدل کند ، بجای پیاده روی از اتومبیل شیک و راننده مؤدب استفاده نماید ، به هر کس دلش خواست وقت ملاقات دهد و هر کس را نخواست نپذیرد ، فلان دوست یا هم سلیقه را به مقامات والای اداری برساند ، جمعه‌ها درخانه‌اش کعبهٔ محتاجان و مسند طلبان شود. تا نامش را قدر نهند و خودش را برصدر .

کم کم جسم و روحش با زندگی تازه و شرایط و امتیازات آن خو گرفت و کم کم تقی‌زادهٔ جوان گنج در آستین و کیسه تهی که سرش به دنیوی و عقبی فرو نمی‌آمد مرد و بجایش تقی‌زادهٔ ذلیل و محتاج دوران رضاشاهی تولد یافت. و این تقی‌زاده دیگر آن تقی‌زاده نبود .

احتیاجات این تقی‌زاده زیاد شده بود ، بر طول و عرض زندگی افزوده بود و دیگر حقوق ماهی پانزده تومان کفاف مخارج افزون شده و توسعه یافته‌اش رانمی‌داد، نیازمند ماهی هزار تومان و دوهزار تومان بود . و کیست که نداند نیازها آفت آزادی‌هاست . و مردی باید چگونه مردی باید که با نیازهای روز افزون بجنگد و از توسعه زندگی بپرهیزد تا مجبور به تحمل هر نام‌الایمی و ارتکاب هر جنایتی نشود .

در این حال و هوا آدمیزاده حامله می‌شود، سنگین می‌شود ، دیگر سبکبار نیست که به راحتی شانه‌ای بنگاند و بار ظلم و فساد را از دوش همت خویش فرو افکند . در این حال و هوا آدمیزاده تحملش زیاد می‌شود ، سخنش را هزار بار در دهان می‌گرداند و آنگاه باز هم به زبان نمی‌آورد ، کوچکترین حرکات خود را به میل دل دیگران تنظیم می‌کند . و با همهٔ وجودش بندهٔ زرخرد و عبید ذلیل کسی می‌شود که بر آورندهٔ حاجات اوست .

خدایان جهان سرمایه داری بخوبی از این خصوصیت تبدیل آدمیزادگان باخبرند، و با استفاده از همین نقطهٔ ضعف بهترین قلم‌ها، درخشانترین استعدادها و سرکش‌ترین طبایع را در خدمت خود می‌گیرند و چنانند که مردمی که در این فریبگاه پرخطر نلغزند و برای همیشه سقوط نکنند .

\* مجله یفما - رجوع شود به صفحه احتجاجات .